



مولوی، دیوان شمس، شماره ۹۲۱

سخن که خیزد از جان ز جان حجاب کند
ز گوهر و لب دریا زبان حجاب کند

بیان حکمت اگر چه شگرف مشعله ایست
ز آفتاب حقایق بیان حجاب کند

جهان کفست و صفات خداست چون دریا
ز صاف بحر کف این جهان حجاب کند

همی شکاف تو کف را که تا به آب رسی
به کف بحر بمنگر که آن حجاب کند

ز نقش‌های زمین و ز آسمان مندیش
که نقش‌های زمین و زمان حجاب کند

برای مغز سخن قشر حرف را بشکاف
که زلف‌ها ز جمال بتان حجاب کند

تو هر خیال که کشف حجاب پنداری
بیفکنش که تو را خود همان حجاب کند

نشان آیت حقست این جهان فنا
ولی ز خوبی حق این نشان حجاب کند

ز شمس تبریز ار چه قرضه ایست وجود
قراضه ایست که جان را ز کان حجاب کند